

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۷ فبروری ۲۰۱۴

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی یا توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها ۵۷

به ادامه گذشته:

خوانندگان عزیز!

از این که باز هم مدتها نتوانستم به ارتباط شبنامه نویس چیزی بنویسم، پوزش می خواهم و اما اینک قبل از ادامه بحث توجه تان را به یکی از عادات زشت جامعه ما که اینک در درون جنبش چپ نیز نمایندگان رسمی و غیر رسمی یافته است، جلب می نمایم.

آنهایی که به طرز زندگی در روستا ها آشنائی دارند، به یقین متوجه این نکته شده اند که در بسیاری از موارد، وقتی خانهای شریر و مالکان ارضی جنایت پیشه خود نتوانند بدون پرداخت هزینه ای، خویش را از شر یک مزاحم نجات دهند و فرستادن چوکره ها و ریزه خوار های خود را نیز به نفع شان نمی بینند، جهت زدن حریف- هر که می خواهد باشد- یا از لحاظ طبقاتی فردی با پائین ترین موقف طبقاتی چون «پاده وان» و یا هم «دلاک» و یا هم از لحاظ اجتماعی فردی را که در لومپنی و هرزگی سرآمد روز گار باشد، تحریک نموده در ملاء عام دست وی را به یخن رقیب و یا فرد مزاحم انداخته، وی را در موقعیتی قرار می دهند که چه علیه وی موضع بگیرد و یا هم موضع نگرفته، راهش را تغییر دهد، به اصطلاح نزد مردم «بی آب» بسازد.

دوستانی که این سلسله را تعقیب نموده اند، به یقین تا حال متوجه شده اند که عین این سیاست زشت و ضد انقلابی در تقابل با این قلم از همان آغاز این سلسله، قسمی جریان داشته که هر چه انسان بی هویت از لحاظ سیاسی و مبارزاتی بوده، خواسته خود را مطرح نموده گویا به زعم خودش اینجا و آنجا جفنگی پرانده است؛ که مهمترین نمونه آن را می توان در باند حسین جاسوس، صادق دنی و آهن زنگ زده مشاهده نمود.

نباید یک نکته دیگر را نیز از یاد برد که در کنار باند متذکره، عناصر تسلیم طلبی که تا امروز، نه تنها من بلکه زنده یاد «رهبر» نیز به خاطر اشتباهات و خیانتهای آنها به ناحق مورد مؤاخذه و دشنام قرار گرفته ایم با وجود آن که در آئین نامه سازمان به بسیار روشنی اصل «رهبری جمعی و مسؤولیت فردی» هدایتگر سازمان معرفی شده است، کارشان به جایی رسیده که اینک در همسوئی با باند حسین، تیغ کین بر روی این قلم و گروهی که جهت بیرون کشیدن آنها از باتلاق تسلیم طلبی فرستاده شده بودیم و شخص زنده یاد «رهبر» به حیث اتخاذ کننده آن تصمیم، کشیده، گوشه دیگری از همان سیاست های وطنی خویش را به نمایش می گذارند.

اگر من این افراد را در سطحی نمی بینم که خود را با آنها طرف بسازم و یا هم به عبارت دیگر طرف شدن با آنها را کسر شأن خود می دانم، به آنهایی که این گدیگک ها را کوک کرده اند، هوشدار می دهم که حد خود را بشناسند و بر دهن این «پاپی» هایشان پوزبند ببندند، ورنه

در اینجا برای این که هم یادی از زنده یاد «رهبر» که با تأسف نتوانستم زمان به خون خفتنش چیزی در خوری، تقدیمش نمایم، شده باشد و هم اتمام حجتی کرده باشم، بخش کوتاهی از سخنرانی آن زنده یاد را که به مناسبت هفتمین سالگرد شهادت زنده یاد «کلکانی» زیر عنوان «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در آئینه قندمای اندیشه و کردار رفیق مجید» صورت گرفته و به شکل نوشتاری چندین بار تجدید چاپ گردیده است، تقدیم می دارم، امید آنهایی که «پاپی» پرورش می دهند، «پوزبند» یادشان نرود:

«۵- برخورد به رفقای اشتباه کار:

مائو تسه دون می گوید: "تجربه تاریخی نشان می دهد که اکثر افرادی که مرتکب اشتباهات دکماتیسم و امپریسم می شوند می توانند به تصحیح آن بپردازند اما این امر دو شرط دارد. از یک طرف انتقاد جدی و از طرف دیگر برخوردی بردبارانه. خوب نیست که برخورد بردبارانه نداشت، چه فقدان آن موجب ایجاد مناسبات غیر طبیعی خواهد شد. عده ای مرتکب اشتباهات بزرگ می شوند و عده ای کوچک. در هر صورت افراد اصلاح نشدنی چند تائی بیش نیستند." (منتخبات آثار ج ۵- ص ۱۳۶ چاپ فارسی)

سازمان ما در طی هشت سال گذشته قلمروهای ناپیموده زیادی را در نور دیده است و دستاورد های زیادی داشته است و به یقین کادر های رهبری، فعالان و توده های سازمانی ما در این جریان دچار اشتباهات خرد و بزرگ اینولوژیک، سیاسی، نظامی و تشکیلاتی زیادی شده اند.

مسئله تسلیم طلبی در سازمان به یقین یکی از مسایلی است که ضربات جبران ناپذیری بر پیکر سازمان ما و انقلاب زده است، ما اکنون بیش از شش سال است که چرک و گندیگی آن را از وجود خود می شوئیم و هنوز هم تمام نشده است. در این میان عده ای از رفقای خوب ما که زندگی خود را وقف مبارزه کرده و برای سازمان و انقلاب خدمات قابل قدری انجام داده اند نیز در این جریان ملوث شدند.

موقف ما در قبال این مسئله در طول شش سال گذشته این بود که **خیانتکاران باید مجازات شوند، اشتباهکاران باید کمک شوند تا اشتباهات خود را اصلاح کنند** و دوباره در صف انقلاب به مبارزه خود ادامه بدهند. از لحاظ سیاسی و اینولوژیک تبلیغ دامنه داری صورت بگیرد که در آینده امکان تکرار این اشتباه و این خیانت را در میان انقلابیون ما به حد اقل پائین بیاورد.

ما آیا در تمام احوال در تطبیق این سیاست موفق بوده ایم؟ خیر ما موفق نبوده ایم. از یک جانب رفقای اشتباه کار ما با **لجاجت به اشتباهات خود چسبیده اند و حاضر نیستند خود پیشقدم انتقاد کردن از خود و اصلاح خود شوند** این مسئله که بار ها برای آنها تذکر داده شده هیچ گونه تأثیری در شیفتگی و عاشق پیشگی آنها برای اشتباه و انحراف شان تزلزلی وارد نکرده، آنها عاشق و شیفته انحراف خود هستند. آنها حاضر نیستند حتی با مرگ خود هم از انحراف خود بپزند. این یک مسئله. از جانب دیگر عده ای از عناصر فراکسیون باز سازمان ما را مورد حملات کین توزانه قرار دادند و برای این که «حق السکوت» بگیرند تا بتوانند فعالیتهای فرکسیونی خود را به پیش ببرند در باره مسئله تسلیم طلبی هیاهو به راه انداختند. آیا طرحی برای حل بهتر مسئله تسلیم طلبی را در اختیار سازمان گذاشتند و در وقتی که ما بهترین کادر ها و پاک ترین فرزندان خلق را به کوه صافی فرستادیم تا دست رفقای اشتباه کار خود را بگیرند و

سازمان را از کام اژدها بیرون بکشند این گروه حتا یک نفر هم برای رفتن این هدف بزرگ تقدیم سازمان نکردند و فقط به جمع آوردن نیرو مشغول بودند تا سازمان را از پشت خنجر بزنند.

بعداً حسین خاین که بنا بر خودسر بیاهش مورد شماتت و ملامت بخش غر جستان بود برای انحراف خشم گره خورده ای که علیه خودش بود به یک بارگی مسأله تسلیم طلبی را عنوان کرد. آیا حسین و کربلایی و حیرت فقط در سال ۶۲ هـ/ ۸۳ م. از مسأله تسلیم طلبی آگاه شدند؟ نی آنها از تمام مسایل حتا پیش از ما خبر داشتند و خود در جریان آن بودند. در شهر کابل حتا عضو ارتباط ما و عناصر تسلیم طلب مانند زکریا بودند که باید پیغام ما را به آنها می رسانید که گفته بودیم حتماً باید از این خیانت دست بردارند. حسین فقط برای حفظ بخشی برای خود و تحکیم موقعیت فرکسیون خود مسأله تسلیم طلبی را عنوان کرد و شاکر را به عنوان مسؤل تسلیم طلبی و خاین شناخته و خواستار اخراج او از سازمان و از موقعیت های رهبری سازمان شد. بلی همین شاکری که اکنون حسین با او همکاری دارد و سامای "انقلابی" را ساخته اند، در آنروز از نظر حسین خاین بود و باید از سازمان اخراج می شد و حتا ترور می گردید.

عده دیگری از عناصر فرصت طلب نیز در درون سازمان بودند که به ضربت زدن افراد معینی از تسلیم طلبان رغبت داشتند آنها همیشه فکر می کردند که اگر این عناصر متهم دوباره در سازمان بیابند موقعیت هایی که در انتظار آنهاست به طور قطع از دست آنها بیرون می رود. بناءً باید از پذیرفته شدن این افراد در درون سازمان و پیشرفت آنها زیر نام تسلیم طلبی جلوگیری کرد.

عده دیگر نیز خرده حسابهای وطنی شخصی با تعدادی از افراد متهم به تسلیم طلبی داشتند و لبه تیغ مبارزه خود را علیه این رفقاء برگشته اند. آنها کاری دیگر ندارند به جز این که افراد مخالف خود را به نام تسلیم طلب بکوبند و همیشه هیاهو به راه بیندازند که تسلیم طلبان چنین و چنان کردند و چنین و چنان می کنند. این رفقاء غافلند از این که این سیاست شان توده های وسیعی را به دامن روس انداخته و می اندازد و با این سیاست جبران ناپذیر ضربات جبران ناپذیر دیگری بر پیکره سازمان زده و می زنند.

عده دیگر رفقای ما نیز در برخورد با مسأله تسلیم طلبی زیاده روی می کنند و به خصوص افکار رفقای جوان را به لاطانات آگنده می سازند. آنها فیصله های سازمانی را در این مورد زیرپای می گذارند و افکار و نیات خود را در بین جوانان تبلیغ می نمایند و جوانان را از توجه به امپریالیسم روس و توجه به ارتجاع مذهبی باز می دارند و فقط کینه و نفرت شان را در مقابل رفقای سازمانی شان دامن می زنند.

در همه احوال چنانچه دیده شده است، مبارزه این رفقاء نه در مقابل آن عده از تسلیم طلبان است که سازمان را به خاک و خون کشاندند و اکنون نیز بیدریغ در کنجی غنوده و یا هنوز هم به توطئه گری علیه سازمان مشغول اند مانند سردار مانند زکریا، بلکه فقط و فقط علیه رفقای است که در پهلوی آنها قرار دارند و می خواهند همراه آنها مبارزه کنند.

نتیجه گیری می کنیم:

ما در برخورد نسبت به مسأله تسلیم طلبی از لحاظ تئوریک و عملی برخورد علمی- انقلابی و درست داشته ایم ولی در بعضی ساحات عملی در این مورد برخورد های اندیویدوالیستی، سوژکتویستی و مغرضانه داشته و سه اصل معروف "حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن" را در مورد اشتباه کاران مراعات نکردیم و از این بابت نه تنها نیروی خود را هدر دادیم که مقداری از پتانسیل انقلابی را عملاً بیطرف ساخته و مهمتر از آن در را برای انحرافات عمیق دیگری در سازمان باز کرده ایم.

راه حل:

- پیشقدم شدن رفقای اشتباه کار و بریدن از عشق نامشروع به انحرافات شان

- پیشقدم شدن به انتقاد از خود، بریدن از لجاجت و آمدن پای کار سازمانی متشکل زیر نظر سازمان
- تمام کردن دشمنی های مغرضانه و شخصی در رابطه با اشتباه کاران و در نظر گرفتن مصالح انقلاب، مصالح
سازمان و رفقای سازمان»- اثر نامبرده شده- از صفحه ۹۰ الی ۹۶ - نشر کمیته امور نشراتی "ساما" هفتم دلو ۱۳۷۹
- تکیه در تمام موارد با رنگ آبی از این قلم است- موسوی

برگردیم به ادامه بحث خودمان:

دو سه روزی از جلسه مشترک ما با زنده یاد «داکتر فیض احمد» نگذشته بود که رفقاء از علاقه مندی زنده یاد
«کلکانی» به نوشته «طرحی پیرامون وحدت» اطلاع داده، خواستار آن شدند تا جلسه بعدی را اندکی زود تر از کار
«کمیته اساسی» آنهم بر مبنای پیشنهاد زنده یاد «کلکانی» برگزار نمایم.

در جلسه بعدی که باز هم به مهمان داری این قلم خارج از شهر کابل برگزار گردید، زنده یاد «کلکانی» بدون آن که به
جلسه مشترک ما با زنده یاد «داکتر» تماسی بگیرد، یادآوری کرد که «ما» - منظورش رفقای محفل خودش- این نوشته
را بین خود خواندیم، رفقاء ضمن تأیید خطوط کلی آن دو پیشنهاد نیز مطرح نموده ابراز داشتند که در آن صورت ما نیز
در قسمت نشر و تطبیق آن با رفقاء همکاری خواهیم نمود.

از دید ما این کاملاً واضح بود و است که وقتی انسان طرحی را در چنان موضوع مهمی بیرون می دهد نه تنها نباید
انتظار داشته باشد تا آن طرح بدون کم و کاست مورد پذیرش قرار گیرد، بلکه هرگاه به امر انقلاب و مبارزه صادق
باشد، باید این آمادگی را داشته باشد تا با پذیرش برخورد های انتقادی، اصلاحی و تکمیلی آن طرح را کامل بسازد. بر
همین مبنای زنده یاد «میرویس» به حیث سخنگوی رفقای «کمیته اساسی» خواستار شنیدن پیشنهاد رفقاء گردید.

زنده یاد «کلکانی» که در داشتن تواضع انقلابی و فروتنی یکی از نمود های بارز نسل خودش بود، با آن که بعد ها
دانستیم که پیشنهاد اصلاح آن طرح بیشتر از خودش بود، تا نظر دهی سایر رفقایش، ضمن تعریف جامعی از آن طرح
و موضوعی که در آن به صورت شفاف بیان شده بود، بر نقش کار و خرد جمعی تأکید ورزیده، در واقع افزودن دو
پراگراف را در دو قسمت جداگانه طرح، پیشنهاد نمود. یکی گنجاندن اصل: «وحدت- مبارزه- وحدت» و دیگری «مقید
و مشروط ناساختن پروسه ایجاد سازمان به حل منازعات جنبش بین المللی کمونیستی».

برای ما با آن که به صورت تلویحی در هر دو زمینه تماسهایی گرفته شده بود، مشخص و متباز ساختن آنها به هیچ
صورت امری نبود تا علیه آنها مخالفت صورت بگیرد، در نتیجه باز هم بنا بر پیشنهاد زنده یاد «کلکانی» به منظور آن
که در متن دوگانگی به مشاهده نرسد، پیشنهاد شد تا شخص زنده یاد «عزیز طغیان» آن دو پراگراف را نیز بر آن
بیفزاید.

بعد از افزوده شدن آن دو پراگراف و اصلاح برخی نکات املائی و انشائی به صورت مجدد، زنده یاد «کلکانی» موافقت
محفل خود را با آن ابراز داشته، به صورت صریح اعلام داشت که من بعد، ما هم حین تماس با گروه ها و محافل دیگر
با حرکت از همین موضع به طرف جنبش وحدت طلبانه حرکت می نمایم.

از آن تاریخ به بعد، از آن جایی که محفل زنده یاد «کلکانی» با «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» تعهداتی داشتند، در
تمام دوران تماس با «گروه انقلابی...» به غیر یکی دو بار آنهم به صورت گذرا با زنده یادان رفقاء «میرویس» و «گل
محمد»، جلسه مشترک دیگری بین ما به وجود نیامد. مگر در تمام آن مدت یک نوع همکاری عملی بین کمیته اساسی و
محفل زنده یاد «کلکانی» به وجود آمده، نخستین هسته های این همکاری از نیمروز آغاز یافته، با در نظر داشت آن که
زنده یادان «گل محمد» و «میرویس» در آنجا موافقان و مخالفان عدیده ای داشتند، با سپردن کار آنها به زنده یاد «گل
محمد» در واقع سنگ تهادب همکاری های بعدی گذاشته شد.

با ختم همکاری محفل زنده یاد «کلکانی» و «گروه انقلابی...» در ربيع اخير سال ۱۳۵۷، و ختم کار «کميته مشترک» با پيدایش صف بنديهای جديد؛ بنا بر پيشنهاد زنده یاد «کلکانی» که باز هم تحركاتش بنا بر شرايط محدود شده بود، اعضای کميته اساسی، با زنده يادان رفقاء، حسين طغيان، جرأت، داوود سرمد و عزيز اورياخيل، در معيت زنده ياد «کلکانی» دیداری داشتيم.

در جريان دیدار، ضمن مبادله گزارشها به خصوص تلاشهای وحدت طلبانه ای که در جنبش وجود داشت و بررسی اوضاع آنروز، و با در نظر داشت آن که تا آنزمان در برخی از قسمت های دیگر نیز همکاریهایی بين کميته اساسی و محفل زنده ياد «کلکانی» وجود داشت، قرار بر آن شد تا من بعد در صورت امکان رفقاء بیشتر گرد هم آمده، در برخی از زمينه ها کار های مشترک شان را عمق بیشتر ببخشند، در واقع پروسه ای که از نخستين روز های فاجعه ثور آغاز یافته بود و بنا بر داشتن مواضع مشترک در قبال مسايل ملی و بين المللی و اعتماد مبارزاتی متقابل که بين هم وجود داشت، به پيشنهاد زنده ياد «ميرويس» و پذيرش ما سه رفیق دیگر يعنی زنده يادان «گل محمد، عزيز طغيان و اين قلم» و همچين پذيرش رفقای محفل زنده ياد «کلکانی» به شمول خودش، به دوران حیات «کميته اساسی پوهنتون» که در فرايند حیات، فراز و نشیب های زيادی را سپری نموده بود، نقطه پایان گذاشته از آن به بعد در همه جا از موضع محفل زنده ياد «کلکانی»، نه تنها در صحبت های روشنفرانه که به منظور رسيدن به وحدت جنبش چپ صورت می گرفت شرکت می نموديم، بلکه در تنظيم تمام کار های تشکيلاتی آن دوره اعم از کار سياسی و يا نظامی و يا فرهنگی به صورت دسته جمعی تصميم گرفته، کار مبارزاتی مان را به پيش می برديم.

در اين اواخر یکی از دوستان گزارش داد که گویا از طرف فردی که زنده ياد رهبر وی را به داشتن «حقوق ذاتی» مفتخر ساخته بود، موجوديت «کميته اساسی پوهنتون» زیر سوال رفته است، زیرا گویا چون خودش در زمينه چیزی نشنیده است، آسانترین کار برایش نفی وجود آن بوده است؛ برای سهولت در امر تفهيم مسأله می خواهم نخست به دورانهایی که مطالعات آخندی داشتيم نقبی زده، از آنجا مثالی خدمت جنابشان و شما خوانندگان ارجمند تقديم بدارم:

در توارخی که شيعه ها نوشته اند، نويسندگان آن کتب در همه موارد کوشيده اند تا برای همه چیز یک پاسخ بيايند، از آن جمله به ارتباط کنیه «علی» به «ابوتراب» و تذکر جمله «کلم الناس علی قدر عقولهم» آورده اند:

یکی از روز ها وقتی علی با یکی از يارانش از محلی می گذشت، فردی نزد وی مراجعه نموده از وی پرسيد:

«يا علی جانم فدایت، می توانی بگوئی که چرا تو را "ابوتراب" يعنی پدر خاک می گویند؟»

علی نظری بر وی افکنده، کوتاه پاسخ گفت:

«وقتی کوچک بودم چون زياد خاکبازی می کردم و تقريباً همیشه خاک آلود بودم، بدان علت من را «ابوتراب» می ناميدند.»

وقتی با يارش از آن مرد گذشتند، هنوز فاصله زيادی طی ننموده بودند، که مرد دیگری با ظاهر کاملاً متفاوت از فرد اولی نزد علی مراجعه نموده، بعد احوال پرسى معمول پرسيد:

«يا علی، می توانی بگوئی که چرا تو را «ابوتراب» می نامند؟»

علی نظری بر وی افکنده، با تائی پاسخ داد:

از آن جایی که بیشتر ايام عمرم را در زراعت و باغبانی گذشتانده و انواع خاکها را می شناسم و می دانم که کدام نوع خاک برای زرع و يا غرس کدام نوع نبات مفيد است، به من "ابوتراب" لقب داده اند.

وقتی آن مرد هم از آنها دور شد، يار علی که معنای اين دوگونه تفسير را به درستی نفهميده بود، طاقت نياورده از علی پرسيد:

«يا علی اين دو پاسخ در مورد یک پرسش؟»

علی به دوستش نظر انداخته، گفت:

« هر دو پاسخ درست است، چون واقعاً وقتی کوچک بودم زیاد خاکبازی می کردم و همین طور شناختم از انواع خاکها. منتها در پاسخ دادن باید فهم طرف مقابل و آگاهی وی را نیز در نظر می گرفتم. چه برای اولی که فرد بیابان گردی بود و در عمرش راجع به تنوع خاکها نه شنیده و نه هم فکر نموده بود، هر گاه از انواع خاکها یاد می نمودم نه تنها چیزی از صحبت نمی فهمید بلکه، کاملاً گیج و چه بسا بیراه هم می شد، همین است که باید برای هر کسی به اندازه عقلش صحبت نمود»

خوانندگان عزیز، حال که این قصه طولانی را از نظر گذرانیدید، این که شما چقدر از آن انتباه خواهید گرفت، مورد بحث نیست، بلکه نه تنها امیدوارم بلکه به صاحبان پاپی گگ ها گوشزد می کنم، تا به مهره های بازی شان توصیه نمایند در همان سطحی حرف بزنند که می دانند و هر آن چیزی را که یا از عقل خودشان بالاتر بوده و است و یا هم این که روی مسایل امنیتی از آن خبر نداشتند، به تکذیب، تخطئه و انکار آن نپردازند، در غیر آن ممکن است جهت رفع ایرادات طول این صفحات به جایی بکشد، که به علاوه شبش ها، پوستین ها نیز آتش زده شوند.

از آن گذشته، به ارتباط موجودیت «کمیتة اساسی پوهنتون» که من تا اینک نه از آن کلاهی برای خود ساخته ام و نه بعد از این چنین تصمیمی را دارم، گذشته از شخص «مضطرب باختری» آنزمان به ده ها فرد دیگری نیز اطلاع دارند که عده ای از آنها هم اکنون در زیر علم انقیاد طلبانی سینه می زنند، که رسن شخص منکر آن نیز بر همان میخ دور خورده است. - نوشتم گره خورده است و یا بسته شده است، زیرا اگر چنان می بود، بعد از آنهمه افتضاح اینک در همسویی با صادق و حسین از پاچه من نمی گرفت.

از تاریخ ادغام کمیته اساسی، با محفل زنده یاد «کلکانی» با تقسیم وظایف جدیدی که به مثابه کمیته رهبری جدید به وجود آمد، هر یک از رفقای قبلی کمیته در چوکات سیاست های کلی محفل حرکت نموده، بدون استثناء در تمام تصامیمی که گرفته شده است، به نوبه خود سهیم بوده مسئولیت آن را بر دوش می کشیم.

در این جریان با ده ها گروپ خرد و بزرگ تماسهایی به وجود آمده، بر مبنای همان اصولی که در «طرح پیرامون وحدت» مطرح شده بود، گروپهای چندی بدون آن که برای خود کلاه و چینی آرزو نمایند، در پروسه وحدت سهم گرفته در ایجاد «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» نقش تاریخی شان را ادا نمودند. در این که شخصیت مبارزاتی زنده یاد «کلکانی» در این گرد هم آئی نقش بسزائی داشته، هیچ جای شکی نیست، مگر این بدان معنا نیست که امروز کسانی بخواهند تمام سازمان را فقط از آن «کلکان» دانسته، آن را با دسته «امیر حبیب الله کلکانی و ملک محسن» یکسان معرفی بدارند، به هر صورت در حالی که در آمدن گروپ زنده یاد «معلم زکریا» - مشهور به شور انگیز - به روند ایجاد "ساما" نقش زنده یاد «میرویس» و رابطه اش با «ع. ر» تأثیر اساسی را به جای گذاشته بود، در آمدن رفقای «تگاب- زنده یاد معلم عبدالحی»، بخشی از رفقای کوهستان «زنده یاد فتاح موج و رفقای»، رفقای مرکز ولایت بامیان، ولسوالی های پنجاب، یکاولنگ، لعل و سرجنگل و دایکندی، و ولسوالی پنجشیر، بخشی از رفقای مزار، تخار و بدخشان، من جمله رفقای در کابل به خصوص بین صاحب منصبان «فرقه ۸»، «کورس آ.» و «بالاحصار کابل» که تعدادی از آنها در جبهات نبرد و برخی در چریک های شهری شهر کابل چون زنده یاد ضابط «نورالله» مسؤول چریکهای شهری در سال ۵۹ حماسه آفریده سرانجام جان های عزیز شان را در راه نجات میهن و بهروزی مردم آن با در هم شکستن سلطه سرمایه فداء نمودند و حتا تنی چند در چاریکار، سابقه مبارزاتی و دبیری حلقات شان به وسیله این قلم، بی تأثیر نبوده است، از آنجائی که در اینجا نه پای تاریخسازی جعلکارانه در میان است و نه هم قصد ترکه و یا تقسیم مقاماتی، نمی خواهم راجع به نقش زنده یادان «عزیز طغیان و گل محمد» - در مرکز شهر کابل مثلاً گروپ زنده یاد واکمن که خوشبختانه تا هنوز افرادی از آنها زنده بوده و می توانند مصدق گفتارم گردند و نیمروز و فراه ارزش

تعیین کننده خود را داشته اند، به تفصیل سخن بگویم، همین قدر تذکر می دهم که در مجموع تمام افرادی که بعد از سالها کار ایدئولوژیک سیاسی در پیوند با «کمیته اساسی پوهنتون» در پروسه تشکیل "ساما" حصه گرفته و بعداً به مثابه اعضای عادی و یا بخشی از رهبری "ساما" به خون خفته اند، همه کمونیست بوده و اعتقاد راسخی به «م. ل. ا.» داشته اند که کمترین ادای دین در قبال خون آنها، حراست از آرمان کمونیستی و هویت ایدئولوژیک سازمانی که در پای درفش آن جان باختند، می باشد.

این نکات را به خاطری یادآوری نمودم تا دیده شود که پروسه تشکیل «سازمان آزادیبخش مردم افغانستان» همزمان در سطوح و ابعاد مختلف جریان یافته و هیچ کس امروز حق ندارد، آن را محلی گرایانه مصادره نماید.

در کنار روندی که در نهایت، محفل زنده یاد کلکانی را می ساخت، بر مبنای همان طرز دید پذیرش پیش شرطها و تئوری جذب و جمع، جنبش وحدت طلبانه به صورت موج آن در داخل کشور، به خصوص در داخل شهر کابل که بیشترین بخش از روشنفکران انقلابی در آنجا حیات به سر می بردند، به پیش تاخته از مجموع این تلاشها سرانجام سه کتله اساسی پدید آمد. محفل زنده یاد «کلکانی»، محفل سمندر که برخی از کادر های دست اول سازمان جوانان مترقی-سجم- چون زنده یاران بشیر بهمن، مسجدی، لطیف محمودی و شخصیت های مستقلی چون زنده یاد گردان- پوهاند داکتر سیدهاشم صاعد- و روابطش و گروه متشکل از ۴ محفل که نمایندگی از آنها را زنده یاران «انجنیر قدوس به نمایندگی از رفقای رزمنده هرات»- «نادر علی دهاتی - معروف به پویا»، «معلم اشرف که به اساس گفته معلم زلمی حیثیت عضو ارتباط با جنبش وحدت طلبانه را داشته نه این که مسؤول آن بوده باشد» و شاهپور قریشی.

وقتی در سرطان ۱۳۵۸ بعد از ۱۴ ماه مذاکرات وحدت طلبانه که در نوع خودش تا آن زمان و حتا گفته می توانیم تا اکنون در افغانستان بی نظیر بوده و است، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان "ساما" در جریان کنفرانسی از تمام این گروه های سه گانه پا به عرصه وجود گذاشت، به غیر از زنده یاد شاهپور قریشی، که عدم اعتقاد خود را به «م. ل. ا.» ابراز داشته، در عمل پروسه تشکیل «ساما» را ترک و در بنیانگذاری آن حصه نگرفت، متباقی تمام افراد بدون استثناء با پذیرش هر سه پیش شرط ایدئولوژیک و سیاسی، مطابق همانچه در «طرح پیرامون وحدت» نگاشته شده بود، افتخار تاریخی شان را در ایجاد اولین محصول تلاشهای وحدت طلبانه یک نسل، کمائی نمودند.

این که بعد ها بر «ساما» چه گذشت و چگونه بنیانگذاران دلیر آن یکی پی دیگری به خاک و خون کشانیده شد و چگونه بعد از هجوم سوسیال امپریالیزم روس بر افغانستان دو مصیبت به ارتباط روند مبارزاتی و حیاتی "ساما" در فاصله کم و تقریباً همزمان- دستگیر شدن زنده یاد کلکانی و رهائی اعظم دادفر از زندان - اتفاق افتاد که در نهایت رفیق سمندر را که در آن زمان تمام امید ها به وی بسته شده و چشم امید همه بود، و تا جایی که اکنون رفیق نستوه ما «کبیر توحی» تذکار می دهد، زیر تأثیر وسوسه های عناصر مشکوکی از قماش «نجیب» و «ظاهر قریشی معروف به قاری» از بدنه «ساما» جدا نمود و در نهایت کنگره سازمان و به خصوص پولینوم اول کمیته مرکزی منتخب اولین کنگره در فضائی تدویر یافت که بی شباهت به قضاوت «ابو موسی اشعری» در قضیه «حکمیت» نبود که می توان آن را نخستین گام در جهت تسلیم طلبی طبقاتی و در نهایت تسلیم طلبی ملی سازمان دانسته، شرکت کنندگان زنده آن ننگهای تاریخی را به پاسخگوئی کشاند و به دنبال آن دستاوردها و ضرباتی که سازمان الی سال ۱۳۶۰ بدان دست یافته و از آن آسیب پذیرفت، می تواند از همان سنجی به شمار برود که فردوسی در باره اش گفته است: «یکی داستان است پر از آب چشم»؛ مگر تمام این دستاوردهای غرور آفرین و شکست های نابود کننده، همه در پرتو پذیرش برنامه سازمان که یک برنامه مبتنی بر «م. ل. ا.» بوده به دست آمده بنیانگذاران سازمان بدون استثناء تا جایی که از رأی آنها به برنامه سازمان بر می آید همه کمونیست، و تمام آنها از پیروان صادق «م. ل. ا.» بودند، در نتیجه "ساما" با هر برآمدی که داشت - دموکراتیک و ماهیت کمونیستی و تضادی را که از این ناحیه با خود حمل می کرد - یعنی تضاد «بود و

نمود»، یک سازمان کمونیستی بود که ایجاد سه سلاح خلق را از وظایف برنامه ئی خود دانسته و برای اولین بار در تاریخ جنبش چپ افغانستان مبارزه به خاطر تصرف قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار داده در آن مسیر رزم دورانساز خود را به پیش می برد.

این که در این اواخر از طریق رسانه های امپریالیستی و از جانب افراد مشکوکی، یک روز مجید مسلمان اعلام می گردد و روز دیگر زنده یاد نادر علی پویا و از آن نتیجه می گیرند که گویا "ساما" یک سازمان کمونیستی نه، بلکه یک نهاد اسلامی و یا هم در بهترین صورت فاقد ایدئولوژی بوده، عوامل خاص خود را دارد، که در قسمت دیگر این نوشتار بدان خواهیم پرداخت.

ادامه دارد